

## شور و خروش مردم ایران

ناصرالملك و کابینه حاج نجفقلی خان از نخست براین بودند که با روس از در نرمی باشند و خواهشهای او را بپذیرند و شاید کسانی از ایشان از راه نیکخواهی این اندیشه را دنبال مینمودند، زیرا ایران را توانای جنگ با روس نمیدانستند و چون مجلس آن رأی را داد اینان خود را میانه دوسختی دیدند و در کار خود فرو ماندند. زیرا از يك سوی روسیان سپاه خود را از رشت تکان داده جلوتر می آوردند و پیدا بود بهرروز - آزمایشی خواهند برخاست و از یکسو با آن ایستادگی که مجلس نشان میداد و باشور و خروشی که از همه شهرها بر میخواست دیگر نتوانستندی خواهشهای روس را به - بپذیرند. راستی اینست که مجلس نیز بیشترگرمی جوش و خروش توده آن ایستادگی را از خود مینمود.

پس از پیش آمد مجلس وزیران خواستند کناره جویند، لیکن ناصرالملك نگرارده آنان را نگه داشت: خروش مردم روز بروز بیشتر میشد. در عراق آخوند خراسانی و حاج شیخ مازندرانی بکوشش برخاستند و نخست متوی بترك هلاهی روس داده و آن را با تلگراف بهمه جا آگاهی فرستادند و سپس آخوند بر آن شد که خویشتن برای «جهاد» و شورانیدن مردم بجنگ روسیان بایران آید و بیدرتنگ بآماجی پرداخت.

این کار جنبش مردم را چندین برابر گردانید. در همه جا علماء بکلر برخاسته مردم را بترك کالای روس واداشتند. ایرانیان از سالها عادت بجایی خوردن دارند، ولی چون قند از آن روس بودی و جای نیز از خاک روس بایران آمدی در این هنگام آن

را رها کردند و بجای چراغ نفتی شمع روشن کردند. از هر چه کالای روس بود پرهیز نمودند. در تهران جوانان و شاگردان دبستانها در خیابانها گردیده مغازه و دکانها را از خرید و فروش کالای روسی باز میداشتند و هر گاه یکی گوش نمیدادشیشه های مغازه و دکانش را می شکستند. تراموای تهران که از یک شرکت بلژیکی بود مردم چون چندان جدایی میانه روسیان بادیگرا روپاییان نمی نهادند از آن نیز پرهیز می جستند و چندین روز تراموایها همه تهی آمد و شد میکرد.

در فارس این رفتار را با کالای انگلیس کردند و اسکناس های بانک شاهنشاهی را در بازار نپذیرفتند و این بود مردم ببانگ ریخته عوض کردن اسکناسها را خواستند و کار را بر بانک سخت ساختند.

با این شوریدن مردم و خشمناکی ایشان در همه جا سامان و ایمنی برپا بود و بکسی از بستگان روس یا انگلیس آزاری باز نیانی ن میرسید. در تهران یفرمخان شهر را چنان نکه میداشت که خودی و بیگانه خرسندی مینمودند. لیکن در همان روزها رنجشی میانه او و مجاهدان بابختیاریان پدید آمد و آن گویا دنباله رنجش و کشاکشی بود که دو دسته در سفر همدان باهم پیدا کرده بودند و پس از بازگشت بتهران آنرا رها نکردند. و چون چگونگی بیرون افتاد مردم سخت ترسیدند زیرا چنین گفته میشود بختیاریان میخواهند تفنگ و فشنگ از مجاهدان بگیرند و بیداست چنان کاری بزد و خورد انجام میدی و شهر بیکبار بهم خوردی و در چنان هنگام بازیکی بهانه بدست روسبان دادی که سپاه خود را یکسر بتهران خواهند. یفرمخان برای جلوگیری از هر پیش آمد ناگواری دسته های خود را از شهر بیرون فرستاد. تا چند روزی این پیچیدگی در میان بود و یفرمخان گاهی عنوان کناره جویی میکرد. لیکن سپس با بختیاریان بار دیگر آشتی نمودند و مردم را از بیم و نگرانی بیرون آوردند.

دسته های قزاق و سالدات با توپخانه و دستگاه میانهرشت و قزوین راه می بردند و نخستین دسته ایشان شب چهاردهم آذر سرود خوانان و هورا کشان بشهر قزوین رسیدند. کسیکه آروزها را ندیده چه خواهد دانست مردم بینوا باچه ترسی روبرو بودند و چگونه دلهاشان بر فرزندان و زنان خود می لرزید.

در تهران ییابی انجمن میساختند و بسکالشی می نشستند . کابینه بر این شد بار دیگر مجلس را بیازماید و در یک جلسه نهانی که در مجلس با بودن وزیران بر پاشد بار دیگر گفتگو ها رفت . دولت میخواست کابینه را عوض کرده کسانی را بوزیری بیاورد که مجلس بیسند و خرسندی دهد و چون چنین کابینه ای پدید آمد مجلس آن اختیار سپارد تا خواهشهای روس را بپذیرد . ولی نمایندگان مجلس زیر این بار نرفتند و بار دیگر ایستادگی سختی نمودند .

در این هنگام گذشته از شهرهای ایران از عراق و قفقاز و هندوستان و پاره کشورهای اروپا از ایرانیان و مسلمانان آنجا ها نیز تلگراف میرسید و همگی یک زبان سفارش ایستادگی می کردند و اینها بود که مجلس را نگاه میداشت . از آنسوی ناصر الملک و وزیران پافشاری مینمودند که خواهش های روس را بپذیرند و چون از مجلس نومید شده بودند این زمان خواستند آن را از میان بردارند . بدینسان که چون شماره نمایندگان چندان بود که هر گاه بیست تن از ایشان بیرون رفتی بازمانده کمتر از اندازه قانونی بودی و مجلس خود بخود از کار افتادی . اینست با نمایندگان اعتدالی چنین نهادند که ایشان از نمایندگان کناره جویند و آنان این پیشنهاد را بپذیرفتند . لیکن از ترس مردم به چنان کار دلیری نتوانستند . از تبریز تلگرافی بنام رنجیدگی از چنین کاری بدولت رسید و اینست از آن چشم پوشیدند .

ایستادگی مردم چنین بود که چون در زبانها میگفتند دولت می خواهد یادداشت روس را با تغییر هایی در آن بپذیرد روز هفدهم آند بار دیگر مردم بجوش آمدند و در بازار و مسجد سید عزیزالله انبوه شده گفتارها راندند .

در تهران در این زمان چهارده سیاهی بود : دیموکرات و اعتدالی - و اتحاد و ترقی - و دانشاکیون (ازارمنیان) سردستگان اینها همگی یک زبان هوادار ایستادگی بودند . این رفتار آنها با آگاهیهایی که از جنبش علماء از عراق می آمد و با تلگراف های ییابی که از شهرها میرسید مجلس را استوارنگه میداشت و دست دولت را از بر انداختن آن کوتاه مینمود . از آنسوی سپاه روس روز بروز در قزوین فروتر میشد و بیم هر که نه کردند میرفت .

ایرانیان در میان دو آتش گیر کرده نمی‌دانستند چگونه خود را کنار کشند و آسوده گردانند، نه خود چنان بیداری و یارایی داشتند و نه پیشرو خردمند دلسوزی را در جلو میدیدند. این کره چگونه باز میشد؟! آیا ایران میتواندست بروس بجنگد؟! یا میتواندست آن زورگویی را پذیرفته بیکبار از کشور و آزادی خود دست بردارد؟!..

هنوز پس از بیست و هشت سال ما نمیتوانیم داوری کنیم که ایران در آن روز چکار بایستی کند. زیرا هرگز نمی‌شایست گردن بیوغ زورگویی روس بگزارد و بیکمان بایستی مردانه ایستادگی نماید. از اینسوی اگر ایستادگی نمودی تا کزیر جنگ پیش آمدی و در جنگ این راست است که توده برسر پا بود و در همه جا مردم دم از جانفشانی می‌زدند و از اینها اگر چه یک نیمی جزلاف نمی‌بود بهر حال نیم دیگری از روی راستی میبود و چون جنگ برخاستی هزاران مردان دلیر از میان توده بیرون جستی و صد ها جوانان کاردانها نموده نام آور شدی. از آنسوی آمدن علمای نجف بایران همه ایلهای جنگجوی ایران را بتکان آوردی و روسیان اگر چه در آغاز کار چیره در آمدندی در انجام آن میدان را بخود تنگ دیدندی. بارها توده ستمدیده این راه ناهموار را پیش گرفته و کارها از پیش برده اند. لیکن همه اینها زمانی رو دادی که توده یک دل و یک اندیشه بودی و میان خود صد گرفتاری نداشتی. ایرانیان اگر بچنان کار مردانه برخاستندی و کار را با روس بجنگ رساندندی گذشته از توپ و تفنگ و بمب روسیان، با چندین دشواری دیگر روبرو شدندی. پیش از همه درباریان قاجاری چه آنانکه خود را بمیان مشروطه خواهان رسانیده در مجلس و یا در کابینه و یا در میان دسته‌های سیاسی جا برای خود باز کرده بودند و چه آنانکه هنوز کنار می‌ایستادند بیشتر اینان در چنان روزی توده و کشور ایران را بروسیان فروختندی و در نهان با آنان سازش کردند. دوم بسیاری از سردستانان آزادی بویژه در تهران مردان نادرستی بودند و اینان در روز سختی رو پنهان کردند و در سفارتخانها جا گزیدندی چنانکه در داستان بمباردمان مجلس شوری در سال ۱۲۸۷ همین رفتار را از خود نشان دادند. سوم چنانکه گفته ایم محمد علی میرزا و شعاع السلطنه در استرآباد و سالارالدوله در لرستان چشم براه چنان روزی می‌نشستند و همینکه با روسیان زد و خورد برخاستی در

سایه کوشش هوادارانشان در شهرها کار را برآزادبخواهان دشوار ساختندی. چنانکه در همین روزها هنوز کار با روس بجنک نکشیده از یکسو سالارالدوله از لرستان بکرمانشاهان شتافت و در آنجا آشوب برپا ساخت. از یکسو محمد علی یکدسته از ترکمانان را بدامغان فرستاد که یفرمخان ناگزیر شد از تهران سپاه بجلو گیری از ایشان روانه ساخت. کوشش علاء الدوله و همدستان او در تهران نمونه کوچکی از آرزو و راه کار محمد علی میرزا بود. اگر پایش افتادی بکارهای بزرگتری نیز برخاستندی.

چهارم ایران در آنروز قورخانه از خود نداشته نیازمند اروپا بود که تفنگ و فشنگ و بمب و گلوله خریداری کند و اگر با روس جنگ کردی باهمراهی کدانگلیس با روس داشت ایران با دشواری توانستی از اروپا افزار جنگ بخرد.

پس از همه اینها روسیان که بیشتر آبادیهای شمال را بدست گرفته بودند اگر ایرانیان بزد و خورد برخاستندی و اندک فیروزی در کار ایشان پدیدار شدی روسیان دست سیاهکاری باز کرده با بادیها آتش زدندی و زنان و فرزندان بیگناه را کشتار کردند (چنانکه همین رفتار را در تبریز پیش گرفتند).

اینها بود که هر خردمندی را دچار اندیشه می ساخت و در چاره پیش آمد دودل می گزاشت. مستر شوستر در همه جا ناصر الملک و وزیران را که هوا دار پذیرفتن یادداشت روس بودند خاین میخواند و نکوهش مینویسد. ما نیز گفتیم برخی از اینان آلودگیها داشتند. ولی در باره همگی بدگمان نمی توان بودن و شاید کسانی از آنان از راه دلسوزی بایران آن راه را می پیمودند. خود شوستر بارها مینویسد: از من شور خواستند و من گفتم باید کار را بجنک نرسانید. میگوید: در پاسخ سر دستگان سیاسی که از من شور می خواستند گفتم: «اگر سپاه ایران در شمال يك گام بزیان لشکر روس بر دارد پس از آب شدن برفها هنگام آنکه بهار آینده میرسد پنجاه هزار قزاق روس بایران آمده آخرین روشنایی آزادی و استقلال کشور را پایمال سازند».

آری اگر از روزیکه محمد علیمیرزا برافتاد یا کدلانه بکوشش پرداخته و نیرو اندوخته بودند این زمان میتوانستند در برابر دشمن ایستادگی نمایند. افسوس که بچنین کاری برنخواستند بودند! افسوس! سرچشمه بدبختی آن نادانیها بود که در دو سال گذشته بکار برده بودند! این نمونه است که چگونه يك گروه خودخواه ناپاکدل روز سختی درماند.

حاجی علیقلی خان (سردار اسعد) را نوشتیم که از چند ماه باز در اروپا بود. در این روزها همراه آقای مهدیقلی هدایت بتهران بازگشتند و این نیکی از ایشان بود که در چنین روزسختی کناره نگرفته خود را بمیان توده رسانیدند و باید یاد آوری کنیم که آقای تقی زاده در این هنگام در استانبول میزیست و این نکرد که او نیز بایران آید. حاج علیقلخان نیز خواهان نرم رفتاری با روسیان بود و از روزیکه بتهران رسید میکوشید میانه مجلس و دولت سازشی پدید آورد و پیش آمد را بی جنگ و خونریزی بیابان رساند.

در بیست و یکم آذرماه خبر مرگ آخوند خراسانی رسید. چنانکه گفته ایم این مرد پیشوا با حاج شیخ مازندرانی و دیگران قوی جهاد دادند و خودشان آماده به آمدن میشدند و انبوهی از ایرانیان از کربلا و نجف و دیگر شهرهای عراق بجنبش آمده همراه ایشان روانه ایران میگرددند (\*) و این آگاهی بهمه جا رسیده از بسیاری از شهرها تلگراف فرستاده از جنبش علماء شادمانی مینمودند. حاج شیخ مازندرانی و دیگران تا کربلا پیش آمده و در آنجا چشم براه آخوند داشتند که ناگهان روز بیست و یکم خبر مرگ او را دریافتند. آخوند بهنگامیکه آماده روانه شدن بوده بیکبار حالتش بهم خورده و در گذشت. از این پیش آمد جنبش عراق فرونشست و پس از آخوند کسیکه جای او را گیرد نبود. از اینسوی در ایران نیز در همه جا این خبر

(\*) یکی از برادران ما (آقا رضا سلطانزاده) که در آن هنگام در کربلا بوده خودش و تکان مرددرا بسیار ماهه دار میباشند. خود او چون میخواست همراه علماء بایران آید و پدرش اجازه نمیداده پرسشی از علماء کرده و آلمان در پاسش نوشته اند: در این هنگام با اجازه از پدر بیاز بیست و این نمونه ای از اسدازه تکان مردم میباشد \*

پرو و بال مردم را شکست و شاید ازان روز بود که جوش و خروش رو بکاستن گراشت .  
 کسانی مرگ ناگهانی آخوند را بدست کارکنان نهانی روس داستند ولی هر اگردلیلی  
 در این باره نداشتند . چنین پیداست پیشوای غیرتمند سخت اندوهناک بوده و این فشار  
 با ناتوانی پیری رویعم آمده او را ازپا انداخته است .

در همه شهر ها مردم این را اندوه بزرگی گرفتند و در تهران دولت و در تبریز  
 انجمن ایالتی و در دیگر شهر ها خود مردم ختم بسیار با شکوهی برپا نمودند و چون



۱۸- نایب آقا محمد خیابانی



۱۷- غلامخان اهرابی

هر دو را صمد خان کشت

خرد و بزرگ بر سر جوش و خروش بودند در همه جا بسو گواری بزرگی برخاستند و  
 آنرا عنوان دیگری برای نمایش گرفتند . کسانی که این تاریخ را از آغاز خوانده اند  
 نیک میدانند این مرد خدا پرست درسه سال تاریخ مشروطه چه کوششهایی کرد و چه  
 پشتیبانیهای گرانبها بجا آورد . همیشه در سخت ترین زمانها او و حاج شیخ عبدالله  
 مازندرانی یا بمیان گزارده با تلگرافها و نامه های خود مردم را بایستادگی و پافشاری

و داشتند و با همه دوری از ایران کمتر فریب خوردند و آنهمه کوششها که محمد علی میرزا را برای بازگردانیدن ایشان از هواداری مشروطه بکار برد و نمایندگان با پولهای گزاف بعراق برای اینمقصود فرستاد همه آنها بی نتیجه ماند و آخوند و حاج شیخ کمترین گرایش بسوی او نمودند. خدایشان جایگاه بلندی دهد.



## شور و خروش آذربایجان

چنانکه گفتیم در این شور و خروش دلیرانه همه شهرهای ایران هم آواز بودند ولی چون در آذربایجان خروش مردم دلیرانه تر و با یکرشته کارهایی توأم بود از آنجا جداگانه گفتگو میداریم.

گرفتاریهای آنجارا تا زمان پیش آمد التماوم دوم روس باز نمودیم. بهنگامی که آذربایجان بستوه آمده چشم یاری از تهران میداشت ناگهان تهران آنچنان گرفتار گردید و آذربایجان ناگزیر شد درد های خود را فراموش کرده با تهران همدردی نماید. همان روز که التماوم روس در تهران بدست دولت رسید در تبریز از آن آگاهی یافتند و پیداست که چه حالی مردم را پیش آمد. باندک زمانی در شهر جنبش دیگری آغاز شد و مردم دسته دسترو بانجمن ایالتی آوردند و در آنجا با سردستان و نمایندگان رو برو شده شور و خروش نمودند. فردا هشتم آذر (هشتم ذی حجه) انجمن تلگرافی برای مجلس و کابینه وزراء فرستاده بنام مردم آذربایجان خواستار گردید دولت در برابر یادداشت روس ایستادگی نماید.

هر کسی میدانست سنگینی این بار بیشتر از دیگر جاها بگردن آذربایجان خواهد افتاد و این بود مردم بهم برآمده سخت بیم میکردند و از همان روز با از فردای آن بازارها را رها کرده در مسجد آدینه و دیگر مسجد ها انبوه گردیدند و بپاره - جویی برخاستند. بدانسان که در تهران بود در اینجا نیز شاگردان دبستانها یا بمیان گزارند و دسته دسته بیرقها در دست سرود خوانان و «یا مرگ یا آزادی» گویان در کوچه ها و بازارها بگردش پرداختند.

در این میان اندیشه خامی در دل‌های پاره سردستان پیدا شد و آن اینکه چون کشاکش با یک دولت بیگانه ای رو داده و در پیش آمد پای استقلال ایران در میانست و این جز از کشاکش مشروطه و استبداد می باشد در این هنگام از کینه های گذشته چشم پوشیده بنام ایران دوستی و اسلام پرستی با حاج صمد خان و حاج میرزا حسن مجتهد و امام جمعه در آشتی کوبند و آنانرا برای همدستی بشهر خوانند و این اندیشه خام را بانجمن پیشنهاد کرده او را واداشتند که روز نهم آذر نامه هایی برای هریکی از صمد خان و مجتهد و امام جمعه و آقا میرزا صادق نوشت بدینسان که چگونه پیش آمد را باز نمود و از ایشان خواستار گردید از کینه های گذشته چشم پوشیده بشهر بیایند و در راه نگهداری استقلال کشور با مردم شهر همدستی نمایند و آقایان حاج مهدی آقا و میرزا حسین واعظ و حاج میر محمد علی و سیف العلماء را بنمایند کی از انجمن و شهر روانه باسمنج گردانید که نامه ها را رسانند و در آنجا با صمد خان و مجتهد و امام جمعه (\*) دیدار کرده بگفتگو پردازند .

چنانکه گفته ایم صمد خان از دیرباز در کار خود فرومانده و از انجمن زینهار می طلبید و میانجی بر می انگیخت . اینست در این هنگام امید بسیار میرفت که پیشنهاد را با خوشنودی پذیرد . نیز از ملایان همان امید میرفت . ولی دور اندیشانی بیم کردند مبادا صمد خان فرصت کیندجویی یافته بدستاورز نامه انجمن با دسته های خود بشهر در آید و پس از رسیدن بشهر بد پشتگرمی نگهداری روسیان بکار های ناروایی بر خیزد . این بود از کرده پشیمان شده نمایندگانرا که بباسمنج رسیده بودند پیام تلفون خواستند و چنین پیام دادند که چون شهر از چند ماه در تنگناست و خوار و بار بسیار کم یافت میشود صمد خان اگر خواهش انجمن را پذیرفته می خواهد بشهر در آید بغلست خود او با سیصد تن در آید تا پس از دوسه روز باز مانده سپاهش در آیند . نمایندگان این پیام را با مجتهد گفتگو کردند و او دانسته نیست با صمد خان با چه زبانی آرا بمیان گذاشت و چه باو گفت که صمد خان خشمناک گردید و همان را دستاورز ساخته از در آمدن بشهر باز ایستاد و راستی اینست که در درون تیره او نشانی

(\*) مجتهد در آنروز و امام جمعه در آنروزه میدان می داشتند که هر دو بباسمنج نزدیک بودند .

از ایران دوستی و این گونه دریافتها مانده بود و اگر هم بشهر آمدی جز در پی کینه جوئی نشدی (چنانکه پس از چندی همان رفتار را کرد).

در شهر هم چنان جوش و جنبش برپا بود. روز پانزدهم انجمن تلگراف سوزناکی بهمه انجمنهای ایالتی و ولایتی ایران فرستاد و همگی را بهمدستی بادولت و مجلس بر انگیخت و از بسیاری آنها پاسخها رسید. پاپی تلگراف در میانه آمد و شد میکرد. با دست انجمن سعادت با نجف و دیگر شهرهای بیرونی گفتگو میکرد و چنانکه دیدیم علمای نجف را برانگیخت تا فتوی بترك كالای روسی دادند و خود ایشان آهنگ سفر ایران کردند. در همه این کارها دست انجمن تبریز در میان میبود.

صمدخان که بنامه و خواهش تبریزیان ارج نگذاشت از علمای نجف و از حاج شیخ محمد باقر همدانی نیز تلگرافهایی باو رسید که او بهیچکدام پاسخ نداد. بلکه از پیش آمد برسیاهکاریهای خود افزود. بیشتر دشمنان مشروطه در پی این فشارهای روس بازگشت محمد علی را بتاج و تخت امید میداشتند و این بود بر دلیری و نادانی افزودند. فرستاده صمد خان در اردبیل سپاهی آماده کرده چنین وامینمود که بگیلان خواهد تاخت. رشیدالملک در ساوجبلاغ و قره داغ دروغهایی پراکنده ساخته مردم را می ترسانید و همه را بر انجمن می شورانید چنانکه انجمن ناچار شد در چنان زمان گرفتاری نامه ها بر سران مکرری و قره داغ نوشته دروغهای آن پست نهاد را بی اثر گردانید.

در همان روزها که شور و تکان مردم بیشتر گردیده همیشه بازارها و کوچهها پر از انبوه نمایشگران میشد و شاگردان دبستانها دسته دسته می آمدند و میرفتند و روسیان نیز آرام نایستاده دسته های قراق و سالدات در کوچه ها و بازارها گردیده بازار مردم میکوشیدند و پیدا بود پی بهانه میکردند. ولی مردم سخت می پاییدند و بهانه بدست نمیدادند و بازار و بد رفتاری با شکیبایی و برد باری برابری مینمودند. در اینجاست که ما بشور و خروش تبریز ارج دیگری میگذاریم. دشمن با همه آمادگی در خانه نشسته و هر زمان بیم خونریزی میرفت. مردم میبایست از یکسو دلیری و مردانگی نمایند و آمادگی خود را بکشتن و کشته شدن در راه کشور بدشمن نشان دهند و از

یکسو برد باری نموده بهانه بدست او ندهند. جز در تبریز (یکی هم در رشت) چنین بیم و سختی نبود.

کسانیکه آنروزها را دیده اند فراموش نخواهند کرد. پس از بیست و هفت سال تو گویی من آن جوش و خروش مردانه را در برابر میدارم. تو گویی دسته دسته دبستانیان را در تکان می‌بینیم. آن پیر غیرتمند شیخ زین العابدین صحاف (\*) که پیشاپیش دسته‌ها گام برداشته پیای جمله پرشور «یا مرگ یا استقلال» را بر زبان میراند تو گویی هم اکنون آواز او بگوشم میرسد.

در این میان چون بار دیگر گفتگوی بستن مجلس در میان بود و چنانکه گفتیم دولت میخواست نمایندگان اعتدالی را بکناره جویی و ادارد انجمن ایالتی شادروان معتمد التجار و دیگر نمایندگان آذربایجان را در تهران بتلگرافخانه خواسته بسا زبان ایشان پیامهایی بوزیران فرستاد و از اندیشه‌ای که در میان بود جلوگیری کرد. نیز چون در تهران و دیگر شهرها اندک سستی در پا فشاری مردم پدیدار بود بار دیگر تلگراف بهمه انجمن‌های ایالتی و ولایتی فرستاد و همه را دو باره بایستادگی برانگیخت.

دیده بانی تبریز بر کارها تا بجایی بود که چون آقای هدایت همراه سردار اسعد بتهران در آمد انجمن تبریز از این کار نیک او خرسندی نموده با تلگراف سپاس گزارد. در اینمیان یکی از نمایندگان مجلس در تهران بخود نمایی بر خاسته بنام خویش تلگرافها بشهرها میفرستاد. انجمن شکایت او را بمجلس کرد و زبان کار او را باز نمود و مجلس از نمایندگی ناپهم جلوگیری کرد.

تبریز میدانست یک پرتگاه خونینی در پیش است ولی نترسیده گام برمیداشت. این پا فشاری که التماثوم را نپذیرند بیش از همه از تبریز برمیخواست و او در این راه آنچه کوشش و مردانگی بود با اندازه یک شهر دریغ نمیگفت. ولی آیا چنان کار بس

(\*) شیخ زین العابدین پیر مرد بیجیزی بود که با صحافی و ادانگویی زندگی می‌گذاشت و در این شهر و خروش غیرتمندانه جاودسته‌ها بی‌افتاد و شور مردانگی از خودشان به‌داد و پس از آنکه سمد خان شهر دست یافت به بیچاره آزارهایی رسانیدند.

یمنای با کوشش و مردانگی يك شهر و دو شهر بیش رفتی ۱۹. در اینجاست که باید گفت تبریز فریب میخورد.

روز بیست و یکم آذر خبر مرگ آخوند رسید و چنانکه گفتیم همه را باندوه نشاند. انجمن ختم بسیار باشکوهی بر پا کرد. مردم آنچه میسایست غمخواری دریغ نکفتند. چنین میگفتند: روسیان در باغ شادیاها مینمودند.

شور مردم روز بروز فزون تر می گردید. روسیان نزدیک بچهار هزار تن سالدات و قزاق در باغ شمال داشتند، با اینهمه روز بیست و ششم آذر هفتصد تن سالدات از اردبیل رسید و اینان در کاروانسرای محمداف (آقا حسن کنجهای) روبروی سر باز خانه نشیمن گرفته بباغ شمال رفتند و از همان روز در بازار و کوچه پراکنده شده بایک دژ آهنکی که تا آن زمان از دیگران دیده نشده بود بازار مردم پرداختند. یکی را می زدند. یکی را می انداختند. از دکانها خوردنی می ربودند. مردم همه در شگفت شدند و هر کسی میدانست اندیشه دیگری در میان است. در این روزها روسیان گذشته از باغ شمال در گوشه های دیگر شهر سپاه می نشانند. چنانکه این دسته را که در آن سرمای زمستان از اردبیل خواسته بودند در کاروانسرای محمداف نشانند. یکدسته قزاق را در مهاده مین نزدیک خانه ودنسکی (دستار قونول) جادادند. در قونولخانه انبوهی را گرد آورده اند. در کنار پل آجی دوباره لشکر گاه ساختند. همه اینها میسایند روسیان آماده کار میشوند. ولی تبریزیان چنان سرگرم بودند. که باک نمیکردند و کمتر کسی را باندیشه میرسید که بی آنکه در تهران رشته بریده شود تنها در تبریز بچنگ بر خیزند و یا اگر آنان بچنگ برخاستند تهران و شهرهای دیگر تبریز را تنها گزارند. چه میدانستند این زمان در تهران نایب السلطنه و کابینه یوغ التماوم را بگردن پذیرفته و دیگران نیز خرسندی داده اند و این تنها تبریز است که سنگ راه شمرده میشود و روسیان همی کوشند آن سنگ را از پیش پا بردارند.

در همین روزهای گرفتاری بود که مستر لکوفر انگلیسی به پیشکاری مالیه آذربایجان آمد. ولی چون نام او همچون خود شوستر در میان یادداشت روسیان بود بایستی باز گردد و از آمدن وی جز زبان بر نمیخواست. تبریز در چنان هنگامی تنگدستی

لیز می کشید و ما آخرین نوشته که از انجمن تاریخی آذربایجان در دست داریم تلگراف است که روز بیست و هشتم آذر (روز پیش از جنگ) بشکایت از بی پولی برای تهران فرستاده و اینک آن را در اینجا می آوریم :

« ۲۸ ذیحجه - با اینهمه ابتلای تبریز و مخارجات مهمه مدتی است وجهی بتبریز نرسانیده اند . مالیات نقد و جنس اطراف را هم که صمد خان اخذ و جر نموده حقوق نظمی و ژاندارم سواره ساخلوی تبریز عقب افتاده و یومیه تفنگچیان مدافعین شهر نرسیده تا کنون با وعد و نوید با هزار زحمت آنها را نگهداشته ولی امروز کار بجایی رسیده است که تماماً اسلحه خودشان را بزمین گذاشته از خدمت کنار میشوند با اینحال تصور فرمائید حالت تبریز چگونه خواهد شد ؟ »

## پذیرفتن دولت التاموم را و بستن مجلس

در تهران همچنان میانه دولت و مجلس کشاکش میرفت و با آنکه دولت حاج محتشم السلطنه را که دیمو کراتیان از وزیران مینمودند کنار نهاده و قوام السلطنه و حکیم الملک را که از پیشروان آندسته بودند باریگر بکابینه در آورد باز دیمو کراتیان از ایستادگی باز نایستادند. روز بیست و چهارم آذر سفارت روس آگاهی فرستاد که اگر تاش روزهمه سه خواهش ایشان پذیرفته نشود چهار هزار سالدات و قزاق از قزوین آهنگ تهران خواهند نمود. راستی اینست که روسیان این شور و خروش را از مردم ایران امید نداشته بودند و این زمان اندکی دودل شده و بنرمی گراییده آنان نیز می-کوشیدند کار بجنگ نیانجامد و این مهلت شش روز را از بهر آن میدادند. اگر يك دولت کاردان و دلسوزی در میان بودی با روسیان درون آلوده که بیشتر سردستگان را نشناخته بودند بیگمان کار بسود ایران انجام گرفت.

روز بیست و هفتم آذر دوباره وزیران بمجلس آمدند و وزیر خارجه بگفتار پرداخته از مجلس خواستار شد یا اختیار بکابینه سپارند که التاموم را بپذیرد و یا کمیته‌ای از پنج تن از نمایندگان برگزینند ورشته را بدست اودهند. مجلس هیچکدام را نپذیرفت. کسانی از نمایندگان خواستند اختیار بناصر الملک سپارند که با دودولت روس و انگلیس بگفتگو پرداخته آنچه سزاوار باشد با ایشان پیمان گزارد. ولی ناصر الملک آنرا نپذیرفت.

چهار دسته سیاسی در تهران کمیته‌ای پدید آورده چنین میخواستند با سپاه روس آماده جنگ باشند ولی بیشتر ایشان دارای آن مردانگی نبوده و آنچه بر زبان

میرانند از دلپاشان بر نمیخواست. در همان روزها جنبشی نیز زنان تهران نمودند. بدینسان که دسته انبوهی از ایشان بمجلس رفتند و رئیس مجلس را دیدار کردند و کسانی تپانچه از زیر چادر در آورده چنین گفتند: اگر نمایندگان بنکهداری استقلال ایران نکوشند ما ایشان را کشته خود را نیز نابود خواهیم ساخت. مستر شوستر ارج بسیاری باین نمایش نهاده ولی نچنانست.

چنانکه گفتیم روسیان در این روزها از در نرمی بودند. گاهی چنین میگفتند که همینکه دولت ایران گرایشی بپذیرفتن خواهشهای ایشان نشان داد در زمان سپاه روس باز کشت خواهد نمود. نیز کارکنان ایشان در تهران پیش آمد کمیابی نان را دستاویز گرفته بنام دستگیری نان و پول بمردم بینوا بخش میکردند. باردیگر دولت چگونگی را در مجلس عنوان نمود و این بار بیشتر نمایندگان این را پذیرفتند که يك کمیته پنج تنی برگزیده شود که رشته بدست او باشد ولی چون نوبت بپیرگزیدن پنج کس رسید بار دیگر نمایندگان سرباز زدند و کار بی نتیجه ماند. در همان هنگام در تبریز و رشت جنگ و خونریزی بیش میرفت و چون آگاهی بتهران رسید همه را تکان داد و آنان که با دولت از در ایستادگی بودند در کار خود فرو ماندند و در اینجا بود که ناشایستی خود را بهمه نشان دادند. بجای آنکه بیاری هم میهنان خود برخیزند و پا بمیدان آزمایش گزارند سستی از خود نمودند و فرصت از دست دادند. در اینجا دانسته شد که آن جوش و جنبشها بیشتر با امیدواری تبریز میبوده.

در اینمیان تا کهان یفرمخان در میدان سیاست پدیدار گردید ولی با حالی که کمتر کمان رفتی. اینمرد کاردان که تا اینهنگام بر کنار ایستاده و همه نیروی خود را در نگهداری سامان و ایمنی بکار میبرد و از کوششهای آشکار و نهان دشمنان مشروطه جلو گیری میکرد تا کهان از روزی ام آذر مجاهدان را با خود همدست ساخته بیاری دولت بکار پرداخت. همان روز پیش از نیمروز التما تومی با دست مجاهدان بمجلس فرستاد بدینسان: که باید تا چهار ساعت اختیار بدولت سپارند و مجلس را نیز ببندند. سپس خود او بمجلس رفته با رئیس آنجا گفتگو کرد و بر سر التما توم ایستادگی نشان داد.



یفرمخان چرا این کار را کرد؟ در این باره از خود او چیزی در دست نیست و آنچه می توان پنداشت چند جهت اورا باین کار واداشته: یکی پیوستگی بسیار نزدیکی که او را با سردار اسعد بوده. چنانکه گفته ایم این پیشوای بختیاری از روزی که از اروپا بازگشت هوادار التماؤم میبود و در این باره راز درون او نیز دانسته نیست. اگر چه مستر شوستر گله ها و نکوهشها از سران بختیاری نوشته و ما نیز آنها را بیابان نمی شناسیم. هر چه هست درباره خود حاج علیقلی خان جای آن بدگمانیها نیست و آنچه در پیرامون او توان پنداشت اینست که فریب بیگانگان را خورده است و یا همچون بسیاری پایان ایستادگی ایرانیان را بیمناک می شناخته. چنانکه جهت دوم در باره یفرمخان همین را توان پنداشت. یفرمخان و حاج علی قلی خان مردان جنگدیده بودند و نیک میدانستند جنگ با روس چه دشواریها دارد و نیز مردانی را که در تهران گرد آمده آن نمایشها را مینمودند می شناختند که يك نیم ایشان دروغ میگویند. شاید اینان می اندیشیدند اگر جنگ با روس در گیرد سنگینی بار بیش از همه بگردن ایشان خواهد افتاد و اینست بجلو گیری میکوشیدند. از آنسوی نوید هایی که روس و انگلیس در باره بازگشتن سپاه روس میدادند زبان را در اندیشه اینان کوچک نشان میداد. پس از همه باید گفت کار بد میکردند. این رفتار اگر از دیگران درخور چشم پوشی باشد از این دو تن با آن جایگاهی که داشتند چشم پوشیدنی نیست. اینان میتوانستند رفتار بهتر از این پیش گیرند. بدینسان که خودشان در پایگاه مردانگی و جانفشانی ایستند و دیگران را بمیانجیگری اندازند.

در باره یفرمخان بهترین داوری را یکی از همراهان او کرده که ما اینک آنرا در اینجا می آوریم. این مرد که تاریخچه زندگانی یفرمخان را پس از یکسال از کشته شدنش نوشته و بر روزنامه ها داده (\*) پس از آنکه این کار اورا نگاشته و داستان بریدگی او را با دسته داشناکسیون و رفتار ستمگرانه او را با آزادیخواهان باز نموده چنین می گوید:

(\*) سرسال مرگ یفرم که از وی یاد آوری بر خاسته اند این تاریخچه نیز در آن میان در روزنامهها

چاپ شده و چنین پیداست نویسنده آن از ارمنیان و از یاران نزدیک یفرمخان بوده \* ما در عبارت دست برداریم\*

«کنون پاسخ آنکه آیا یفرم راستی را خاین گردیده بود یا نه ساده است. یفرم هیچگاه از اندیشه نخست خود برنگشته و تنها راه بکار بستن آن را تغییر داده ولی کم کم از روی پیش آمد های روزانه کار بانکار خود آن اندیشه انجامیده بود. گرفتار بر ا بسیار ناگوار دیده و چنین می‌اندیشید که ایستادگی سخت در برابر آن به بدبختی های بزرگتری خواهد کشید و زمینه برای گزندهای دیگری آماده خواهد ساخت و چنین باور میکرد که اگر سختگیری نشود باری بازمانده آزادی و استقلال ایران بایدار خواهد ماند ولی سختگیری شاید مایه برافتادن آن بازمانده نیز گردد و این بود با هواداران ایستادگی سخت دشمنی مینمود.

یک جهت بزرگ دیگری برای دیگرگونی روش یفرمخا و نبرد او با هواداران آزادی بوده است و آن اینکه یفرم از دیرزمان شیوه شورش - طلبی خود را رها کرده و بگروه بسزرگان و فرمانروایان پیوسته بوده و از کارکنان دولت بشمار می‌رفت و خود این زندگانی روش‌آورا دیگر میساخت.

بهر حال یفرم چه از روی دلخواه و چه از راه ناچاری همچون دیگر هواداران در پذیرفتن التماوم راه خطا میرفت. زیرا پذیرفتن التماوم و بستن پیمان فوریه ۱۹۱۲ ایران را آسوده نگردانید بلکه درهای گرفتاری ها و بدبختی های تازه تری را بروی کشور گشود و همسایگان ما با آن نوید های دوستانه آشکار تنها بآن پیمان بسنده نکرده بر آن شدند که حقوق بیگفتگوی دیگر مارا از دست مان ربایند. یفرم در روز های آخر زندگانی خویش این نکته را فهمیده از درون سخت دلنگی داشت و بارها میگفت که چگونه او و همراهانش فریب کارکنان سیاسی روس و انگلیس را خوردند و چگونه نفهمیدند پذیرفتن التماوم و بستن مجلس باین نتیجه ها خواهد رسید و از ایشرو بنومیدی سختی دچار شده و چندان دلگیر شده بود که از گفتگو از آینده ایران دل آزرده می‌شد و آرزو میکرد که ایران را ترک کرده ورفته در یک گوشه از کشورهای بیگانه کنج نشینی کند که ناگهان در شهر کوچک سورجه ... درگذشت.

این نوشته چون گفته های ما را روشن میسازد آن را در اینجا آوردیم. آری یفرمخا بهمدستی مجاهدان بهواداری دولت برخاسته کشاکشی را که میان دولت و نوده از بیست روز پیش برپا بود پایان رسانید. همان روز مجلس آن کمیته پنج تنی را برگزیده و اختصار را باوسپرد. یکی از اندامهای آن حاج علیقلی خان بود اینان

بهمداستانی وزیران التماوتوم روس را ( با اندک تغییری در خواهش دوم ) پذیرفتند و همان روز پیش آمد را بسفارت های روس وانگلیس پیغام زبانی فرستادند .

دولت چون چیره شده بود باین اندازه بسنده نکرده بر آن شد مجلس راییکبار از میان بردارد و روزدوم دی (دوم محرم ۱۳۳۰) نشستی بس بزرگ در دربار برپا کردند که وزیران و انبوهی از نمایندگان مجلس و دیگران در آنجا بودند . آقای وزیر خارجه گفتار درازی از حال کشور و پیش آمد التماوتوم و ایستادگی های مجلس رانده نکوهش بسیار کرد و چون ازپیش یادداشتی بامضای همه وزیران نوشته و آماده داشتند آنرا به ناصرالمک دادند . این یادداشت نخست تاریخچه التماوتوم و کشاکش دولت و مجلس رامی سراید و چنین میگوید :

« بخوبی روشن است که هنگامیکه نخستین بار کابینه چگونگی را بمجلس آورد هر گاه نمایندگان با دولت همداستان شده بودند سپاه روس از رشت بازگشتی و بدبختی هایی که در پی آن در سایه فتنه انگیزی پاره کسان در تهران رخ داد و تلگراف های گزافه آمیزی که بشهرها فرستاده مردم را بشورش برانگیختند رخ ندادی و خونریزیهای رشت و تبریز پیش نیامدی نمایندگان دموکرات تلگراف بهمه شهرهای ایران بلکه بشهرهای بیرون از ایران نیز فرستاده مردم را ببرداشتن تفنگ و شوریدن و پرهیز کردن از کالای روس وانگلیس و نافرمانی بادولت برانگیختند ... »

سپس باز بتاریخچه پیش آمده می پردازد و در پایان آن بودن مجلس را با نیرومندی دولت ناسازگار ستوده از نایب السلطنه در خواست فرمان برای بستن آن میکند .

از اینجا پیداست که ناصرالمک و وزیران چشم داشته اند ایرانیان بیچون و چرا التماوتوم روس را بپذیرند و در برابر چنان زور کوبی هیچگونه ایستادگی از خود نشان ندهند و اینست آن جوش و جنبش را گناه مردم می شمارند . از این بدتر آنکه جنبش و خروش رشت و تبریز را یک چیز سرسری و نتیجه تلگرافهای گزافه آمیز تهران می ستایند . نیز خونریزی های این دو شهر را نتیجه آن تلگرافها شمرده چنین وا می نمایند که گناه از تبریزبان و رشتیان بوده . با آنکه ما خواهیم دید در

رشت و تبریز خود روسیان داستان خواریزی را پیدش آوردند و چیزی بود که می -  
بایست بشود .

این نمونه ایست که این دسته سررشته داران گرفتار چه پستی ها و نادانی ها  
بودند . برای آنکه بر یکمشت دیمو کرات چیره در آیند و آنان را از میدان بیرون  
کرده خودشان آزادانه اسب دوانی کنند این گونه سخنان بیپایایی را که دستاویز در  
دست دشمنان توانستی بود برشته نگارش کشیده در چنان مجلس بزرگی میخوانند .

باری ناصرالملک پیشنهاد وزیران را پذیرفته دستور بستن مجلس را داد و بکار  
بستن این دستور را به یفرمخان وا گزاردند . یفرمخان پسین آنروز یکدسته از پیروان  
خود را فرستاده نمایندگان را از آنجا بیرون کرد و در ب بهارستان پاسبانان گزاردده  
دستور داد کسی را بدرود راه ندهند .

بدینسان مجلس بسته شده دولت در کار خود بیکیبار آزاد شد و چنانکه گفتیم  
التماس را نیز پذیرفته نوشته به سفارت روس فرستاد . بدینسان جوش و خروش تهران  
از میان رفت و ما کنون باز گردیم داستان تبریز را بسراییم .